



فتمان‌نامه

نشریه خبری آموزشی



طرح ملی گفت‌وگو نخبگان علوم انسانی

مدیر مسئول: شمس الله مریجی | سردبیر: افشین نیک‌بخت | هم‌راهان: حسین شمس، فاطمه عیش آبادی، عاطفه رستگاری، ریحانه قبادی | مرداد ۱۳۹۷ | قم، پردیسان، خیابان دانشگاه، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

۰۲۵ - ۳۲۱۳۶۵۵۹ | email: Mag@gnoe.ir | gnoe_ir | SMS: ۳۰۰۰۱۴۴۰۳۰

وی افزود: افلاطون حاکم مناسب برای شهر را فیلسوف می‌دانست و مراد او از فیلسوف، کسی بود که حقایق عالم را مشاهده می‌کند و می‌خواهد قواعد عالم هستی را در عالم ظاهر و در مرتبه فرد و اجتماع متحقق کند. او می‌خواهد جهان را متصل به واقعیت کند و میان زندگی اجتماعی و واقعیت هستی مطابقت ایجاد کند. او می‌خواهد جامعه متشکست را به سمت ثبات ببرد.

این محقق و نویسنده کشورمان تصریح کرد: ارسطو نیز به شیوه دیگری به همین صورت بحث می‌کرد. ارسطو می‌گفت انسان مدنی بالطبع است. انسان سعادت‌جو است، اما این سعادت فقط از طریق اجتماع حاصل می‌شود. اگر انسان بیرون از اجتماع باشد، غایب او برآورده نمی‌شود و اخلاق و فضیلت از بین می‌رود، زیرا فضیلت در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد. انسان برای رسیدن به غایب باید در جامعه زندگی کند.

از نظر ارسطو فرد تابع جامعه است | فارابی دیدگاه افلاطون و ارسطو را با هم جمع کرد

وی ادامه داد: به نظر ارسطو، فرد مطرح نیست و فرد تابع جامعه است. تمام فضیلت فرد، از طریق اجتماع برآورده می‌شود. اگر فرد می‌خواهد به کمال برسد، باید خود را وقف در آمل اجتماعی کند و همه چیز برای جامعه و در راه جامعه فدا شود. این جامعه با سیاست قوام پیدا می‌کند. سیاست همه ارکان جامعه را با هم مرتبط می‌کند. سیاست تمام شغون انسانی است. پس در نظر



سید حمید طالب‌زاده

علوم انسانی با پایان متافیزیک پدید آمد ملاصدرا «شریعت» را روح سیاست می‌داند

سید حمید طالب‌زاده استاد دانشگاه تهران در چهارمین دوره طرح ملی گفت‌وگو نخبگان علوم انسانی با عنوان تأملی درباره امکان علوم انسانی به ایراد سخنرانی پرداخت.

وی در ابتدای سخنان خود با طرح این پرسش که علوم انسانی در چه شرایطی ممکن می‌شود و به لحاظ تاریخی و سنت اندیشه تا چه حدودی چنین شرایطی را در خودمان فراهم کرده‌ایم، گفت: بحث من در حدود سنت فکری و فلسفی اسلامی است. تأمل در مورد امکان علوم انسانی، بی‌تردید کار فلسفه و اندیشه فلسفی است. تأمل درباره امکان هر امری به فلسفه مربوط می‌شود. خاستگاه علوم انسانی اندیشه فلسفی بوده است و از همین رو تأمل درباره امکان علوم انسانی به فلسفه مربوط می‌شود.

افلاطون حاکم مناسب برای شهر را فیلسوف می‌دانست

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران سپس به بحث پیرامون اندیشه فلسفی در یونان پرداخت و عنوان کرد: در یونان فلسفه توأم با اندیشه سیاسی بوده است. فیلسوفان مابعدالطبیعه، اهتمام فراوانی به اندیشه سیاسی داشته‌اند. اندیشه فیلسوفان یونان آمیخته با سیاست بوده است. افلاطون در مهمترین کتابش یعنی جمهور، به علم، مابعدالطبیعه و سیاست پرداخته است. فیلسوفان یونان به سیاست بسیار توجه می‌کردند، زیرا که دولت - شهر آن در معرض فروپاشی و انحطاط بود و به نظر آنان تا وقتی مبانی درست نشود، امکان اصلاح شهر نیز وجود ندارد.



او، اندیشه سیاسی همه شئون انسانی را در بر می گیرد.

دبیر شورای تحول و ارتقای علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی سپس به بحث سیاست و اندیشه در بین فیلسوفان مسلمان پرداخت و ابراز داشت: مسلمانان این مباحث را با اندیشه اسلامی وفق دادند که در رأس آنان فارابی است. فارابی دیدگاه افلاطون و ارسطو را با هم جمع کرد. فارابی همچون ارسطو انسان را مدنی بالطبع می داند. انسانها برای رفع نیاز، به یکدیگر احتیاج متقابل دارند. در اندیشه فارابی، دولت-شهر یونانی، تبدیل به مدینه شد و برای او، همان مدینه پیامبر مدنظر و الگو است که در آن تمام امور اجتماع زیر نظر پیامبر می باشد.

وی افزود: بنابراین از نظر فارابی نیز فرد مطرح نبوده و همه چیز ذیل مدینه است. مدینه عبارت فلسفی امت در اندیشه قرآنی است. افراد بواسطه حضور در امت معنا پیدا می کنند. حالا در کنار امت، امام مطرح می شود. از نگاه فارابی، شخصی که مدینه را رهبری می کند و در رأس قرار می گیرد، پیامبر و معصوم است. این شخص تعلیم می دهد و تعلیم او قانون است. پیامبر، امام و فیلسوف همه از یک جنس و دو جلوه از یک حقیقت هستند. فیلسوف فارابی، انسان آگاه به جمیع مسائل بشریت است و به واقعیت عالم مرتبط و متصل است؛ او جامع حکمت عملی و نظری است.

نخستین فیلسوف در برابر فارابی،

ابن سینا است

طالبزاده سپس با بیان اینکه برخلاف نظر مشهور، چنین نیست که همه فیلسوفان مسلمان تابع رأی و نظر فارابی باشند، گفت: نخستین فیلسوف در برابر فارابی، ابن سینا است و بحث او با فارابی متفاوت است. البته ابن سینا در مورد مسائل اجتماعی همچون فارابی مفصل بحث نکرده است. از دیدگاه ابن سینا، انسان مدنی بالطبع نیست. ابن سینا می گوید انسان مدنی بالاضطرار است؛ یعنی انسان ناچار است اجتماعی باشد. اگر انسان عمده نیازهایش برآورده می شد، دیگر تمایلی به اجتماع نداشت.

ابن استاد دانشگاه در ادامه سخنانش با بیان اینکه برعکس فارابی که نزد او جامعه اصالت دارد، در نزد ابن سینا جامعه اصالت ندارد و اعتباری است، گفت: ابن سینا در بحث از وحدت و کثرت، وحدت اجتماع را ضعیف ترین مرتبه وحدت می داند. از نظر او، اجتماع از افراد ساخته می شود و این افراد هستند که اصالت دارند. با بیان ابن سینا، فرد ظاهر می شود، اما ابن فرد، همان سوژه مدرن نیست. ابن فرد، فرد دینی است نه فرد مدرن خود بنیاد. ابن فرد نیاز دارد و بر برای رفع نیاز خود، اضطراراً به جامعه رجوع می کند.

از نظر ابن سینا نوع بشر وابسته به

پیامبر(ص) است

وی ادامه داد: در ابن سینا، افراد به حسب نیاز، جامعه را تشکیل می دهند. افراد جامعه دنبال منافع شخصی هستند. جامعه برای جلوگیری از متلاشی شدن و برای غلبه بر هوای نفس انسان، نیازمند به یک عقل کل است. به نظر او، عقل کل پیامبر بوده و نوع بشر وابسته به پیامبر است. اهمیت کار ابن سینا در برابر فارابی این است که در آراء او، فرد مطرح می شود و جامعه ای که دنبال منافع شخصی است.

وی سپس به طرح دیدگاه ملاصدرا پرداخت

و گفت: ملاصدرا بیش از ابن سینا پیرامون سیاست بحث کرده است و شیوه بحث او شبیه ابن سینا است. او در مشهد پنجم شواهدالربوبیه، بحثی با عنوان تفاوت میان نبوت، شریعت و سیاست مطرح کرده است.

ملاصدرا «شریعت» را

روح سیاست می داند

طالبزاده تصریح کرد: از دیدگاه صدرا، شریعت یعنی قوانین و احکام الهی که اینها ظاهر است. نبوت مثل روح برای شریعت است و این احکام، قائم به وجود پیامبر است. شریعت نیز روح سیاست است. اگر سیاست روح نداشته باشد، از هم متلاشی می شود. شریعت و سیاست از چهار حیث با هم تفاوت دارند: اولین تفاوت آنها از حیث مبدأ است. مبدأ سیاست اراده های جزئی است، اما مبدأ شریعت امر کلی و الهی است، بلکه ذات الهی و نفس کلی است. اگر سیاست از شریعت جدا شود، امر جزئی روزمره می شود و به نتیجه نمی رسد.

وی ادامه داد: دومین تفاوت در غایت است. غایت سیاست اتصال با شریعت است. امر کلی شریعت حکم خواجه را دارد و سیاست برده است. برده از خواجه تبعیت می کند و به او امر او گردن می گذارد. برده ای که خواجه او را به رسمیت شناخت، اعتبار پیدا می کند. در بیان ملاصدرا فرد زمانی اعتبار پیدا می کند که خواجه قبولش کند. حال چه زمانی خواجه این فرد را قبول می کند؟ زمانی که برده پذیرای تکلیف باشد. فرد ابن سینا در بیان ملاصدرا به واسطه تبعیت از خواجه اعتبار پیدا می کند.



دبیر شورای تحول و ارتقای علوم انسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی اظهار داشت: غایت سیاست این است که خود را به فرد مکلف برساند. موضوع سیاست فرد مکلف است و اگر این موضوع از بین برود، سیاست نیز از بین می رود. اگر برده از خواجه تبعیت نکند، سیاست، اهواء و آرا شخصی می شود و تبدیل به دیکتاتور و در نهایت متزلزل می شود و از بین می رود. تفاوت سوم از حیث فعل است. فعل سیاست ناقص، زائل و ضعیف و جزئی است، اما فعل شریعت تام است؛ چون مبدأ سیاست، اراده های جزئی است، فرد تابع اراده های جزئی می شود. فعل وقتی بر اساس اراده کلی عمل کرد، فعل تام است. سیاست (فعل ناقص) نیاز به فعل تام دارد.

مجموع بیان صدراپی: اگر انسان

می خواهد انسان شود، باید مکلف واقع شود

وی افزود: تفاوت چهارم در انفعال است. فرد وقتی امر شریعت را می پذیرد، این پذیرش لازمه ذات او است، چون ذات انسان، الهی و تکلیف موافق او است. وقتی انسان امر الهی را می پذیرد، انسان عین وجود خودش می شود؛ یعنی پذیرش تکلیف، هیچ ناسازگاری با وجود او ندارد. تکلیف الهی متعلق به انسان و فطری ذات او است. اما انسان وقتی امر سیاسی را می پذیرد، گویی امر غیر خودی را می پذیرد. انسان با اغراض ثانوی امر سیاسی را می پذیرد.

طالبزاده با بسط دیدگاه ملاصدرا بحث خود را

ادامه داد و خاطر نشان کرد: قوانین اجتماعی عرض مفارق است. صدرا زیر بار قانون نمی رود. قانون وقتی شریعت است، موافق با ذات می شود. در فلسفه سیاسی صدرا که شامل حقوق، اخلاق و خانواده می باشد، همگی متعلق به عالم ظاهر است و باید در اختیار عالم باطن باشد؛ یعنی تبعیت محض عالم ظاهر از عالم باطن. جامعه باید در شریعت مستهلک شود. تمام احکام اجتماعی باید منقاد احکام شریعت شود؛ یعنی تقدم و اصالت با فقه و شریعت است. جمیع امور انسان باید ذیل شریعت تعریف شود. اگر انسان می خواهد انسان شود، باید مکلف و مخاطب الامر واقع شود. این مجموع بیان صدرا است.

وی سپس با طرح این سؤال که در دیدگاه صدرا چه زمانی فلسفه سیاسی ایجاد می شود، گفت: زمانی که امر جزئی منقاد امر کلی شود. اگر این اتفاق بیفتد، سیاست پدید می آید؛ یعنی باید امر جزئی در امر کلی منحل شود؛ به عبارت دیگر سیاست باید در فقهات منحل شود.

استاد فلسفه دانشگاه تهران بیان داشت: حال با توجه به این فلسفه سیاسی، آیا علم سیاست، جامعه شناسی و سایر علوم ممکن می شود؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید بررسی علم چیست؟ تا علم را نشناسیم، نمی توانیم بحث کنیم. علم، شناخت درباره عوارض ذاتی یک موضوع واحد است. هر علمی درباره عوارض ذاتی یک موضوع بحث می کند. به تعبیر دیگر، علم، شناخت درست پیرامون موضوع و متعلق به موضوع است. علم شبکه در هم تنیده معقولات است.

وی با تأکید بر اینکه امر جزئی، زائل، ناقص، شخصی و متکی بر اراده های جزئی است، ادامه داد: در ظرف محسوس بما هو محسوس، وجه معقول جای ندارد. در این دیدگاه، امر سیاسی اتفاق نمی افتد. وقتی امر سیاسی نباشد، امر اجتماعی و بقیه امور نیز برپا نمی شود. چون ساحت، ساحت محسوس است. چه زمانی معقول می شود؟ وقتی که فرد می شود فرد مکلف. علم زمانی پدید می آید که موضوع آن فرد مکلف باشد؛ چون موضوع آن فرد مکلف، امر کلی است. در امر کلی، ضرورت و کلیت وجود دارد. این شأن را شریعت و فقهات تعیین می کند. تمام کار علم کشف قول شارع است. فرد باید بکوشد قول شارع را در همه امور بفهمد.

علوم انسانی با پایان متافیزیک

پدید آمد

طالبزاده تصریح کرد: حال سؤال پیش می آید که آیا با این فلسفه های مضاف این علم ممکن می شود؟ این بحث جای تأمل دارد. چرا در غرب شد؟ چون به مکلف نظر ندارد. در فرد آزاد، امکان امر سیاسی، اقتصادی و حقوقی پدید می آید. اگر کانت و هگل نبودند، امر سیاسی و اجتماعی مطرح نبود. اگر هگل بحث جامعه مدنی را مطرح نکرده بود، علم الاجتماع غیر ممکن بود. وقتی هگل دولت را مطرح کرد، امکان سیاست مطرح شد و بعد از آن، علوم منشعب شدند.

وی افزود: با پایان متافیزیک، علوم انسانی پدید آمد. به عبارت دیگر، هگل امکانش را ایجاد کرد و این علوم پدید آمدند. ما وقتی به فلسفه ها و اندیشه ها نظر می کنیم، باید تأمل کنیم و ببینیم که چه اقتضائاتی دارد. نمی توان از هر اندیشه ای انتظار هر چیزی را داشت. تمام تفکرات فیلسوفان ربط منطقی دارند و تناقض ندارند. هر دیدگاه مابعدالطبیعه اقتضائاتی دارد. فیلسوفان اقتضات حرف های خود را می فهمند. ●



حسین معصومی همدانی

مفهوم «علم غربی» نقش مسلمانان در پیدایی علم جدید را نادیده می‌گیرد

دارد استوار است، در صورتی که ما هیچ‌گاه اروپا و یونان یک دست و خارجی نداشته‌ایم.

او بیان کرد: ارنست رنان شرق‌شناس فرانسوی معتقد است که زبان هر قوم بیان‌کننده وضع آن قوم است. زبان اروپا، زبان بیان‌اندیشه است و زبان سامی، زبان بیان عواطف و احساسات است.

از همین رو رنان معتقد است که علم چیزی اساساً اروپایی است. رنان در مقدمه کتاب «ابن رشد و ابن رشدیان» بیان می‌کند از زمان انقراض رم تا قرون وسطی هیچ اتفاقی در دنیا نیفتاد. منظور ارنست رنان این بود که مسلمانان فیلسوف نبودند و شارح افکار یونانیان بودند به دلیل اینکه زبان آنان زبان عربی بود و حتی علم دوران اسلامی نیز غارت اعراب از علم یونانی بود.

دکتر همدانی افزود: پشت همه این مفاهیم القاء ناتوانی مسلمین در تولید علم و نداشتن سهم در تولید علم است. وقتی از علوم اسلامی صحبت می‌کنیم در واقع تکرار ناخواسته این حرف است که این علوم اسلامی نیستند. شعار اسلامی‌سازی علوم که در واقع یک شعار ملی است یک نوع خودباختگی است، در واقع ما نقش و سهم خود را در تولید علم انکار می‌کنیم.

مسلمانان در علم سهیم بودند

وی ادامه داد: در این حوزه دعاوی علمی بار ارزشی دارند و نظریه‌ها معصوم و بی‌طرف نیستند. برای تبیین تحولات قرن ۱۶ و ۱۷ که در اروپا رخ داد و موجب تغییر نسبت انسان با طبیعت شد دو نظریه وجود دارد: برخی اولویت را به تغییرات اجتماعی و مادی می‌دهند و معتقد هستند این تغییرات باعث عوض شدن نگاه انسان به جهان شد و برخی دیگر نیز به تغییر نگاه انسان اولویت می‌دهند و معتقدند تغییر نگاه انسان به جهان باعث ایجاد تغییرات اجتماعی و اقتصادی شد.

اما نکته‌ای که باید در نظر گرفته شود این است که هیچ‌یک از این‌ها به تنهایی این تغییرات را تبیین نمی‌کند.

وی در خاتمه بیان کرد: تحولات جدید در همه جای اروپا به یکسان رخ نداد و در اوایل قرن بیستم هنوز در اروپا جوامعی وجود داشت که جهان بینی‌شان مانند قرن ۱۶ بود. ضمن اینکه این مفاهیم نقش ما مسلمانان در پیدایی علم مدرن را نادیده می‌گیرد.

اردوی چهارمین دوره طرح ملی گفتمان نخبگان علوم انسانی در مجتمع وسف شهر قم با شرکت دانشجویان برگزیده علوم انسانی و سخنرانی اساتید و اندیشمندان این حوزه برگزار شد. دکتر حسین معصومی همدانی، عضو مؤسسه حکمت و فلسفه ایران به سخنرانی درباره «ماهیت و تعریف علوم غربی و مدرن» پرداختند.

تفاوت علوم انسانی و سایر رشته‌ها

دکتر معصومی همدانی در ابتدا به تفاوت علوم انسانی با سایر رشته‌های دانشگاهی اشاره کرد و گفت: در علوم انسانی برخلاف سایر رشته‌های موجود، مسائل و راه‌حل‌ها، خیلی روشن و شفاف نیست حتی بر سر مفاهیم و الفاظ هم اتفاق نظر وجود ندارد. هدف سخنانم تعریف کردن این مفاهیم از حیث تاریخی است.

دکتر همدانی ادامه داد: آنهایی که علم را به صورت مطلق به کار می‌برند منظورشان این است که آن چیزی که قبل از علم مدرن بوده است اصولاً چیز دیگری (غیر از علم) بوده و اصلاً علم نبوده است.

او افزود: وقتی اصطلاح علم غربی را می‌شنویم یک منطقه جغرافیایی به ذهنمان می‌آید، در حالی که همه مناطق غرب به صورت یکسان در پیدایی این علم سهیم نبوده‌اند؛ به طور مثال ورود آمریکا به علم پدیده بسیار جدیدی است ولی زمانی که ما اسم علم غربی را می‌شنویم آمریکا حتماً به ذهنمان می‌آید. یک تحول بزرگ همزمان در هیچ جای عالم مطرح نبوده است. حتی جوامع غربی هم بخش‌ها و لایه‌های مختلف دارند و هر کدام سهم متفاوتی در تولید علم داشتند.

علم غربی، هویت غربی دارد

این پژوهشگر فلسفه علم، سپس به توضیح و تدقیق مفهوم علم مدرن پرداخت: مفهوم علم مدرن کمی پیچیده‌تر است، زیرا قید جغرافیایی در آن نیست و در این مفهوم مبدأ زمانی مؤثر است. نکته دیگر این است که این علم بخشی از تحولاتی بود که در غرب به وجود آمد و مدرنیته نام داشت. این اصطلاحات علم مدرن و علم غربی با خود یک سری مفاهیم ضمنی دارند و بر یک هویت واقعی و تاریخی در بیرون وجود دارد و وحدت مشخصی وجود



عطاءالله بیگدلی

دستیابی به آرمانشهر، مهم‌ترین دغدغه انسان جدید

اردوی چهارمین دوره طرح ملی گفتمان نخبگان علوم انسانی در مجتمع وسف شهر قم با شرکت دانشجویان برگزیده علوم انسانی و سخنرانی اساتید و اندیشمندان این حوزه برگزار شد. دکتر «عطاءالله بیگدلی» عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع) در روز اول این طرح به سخنرانی درباره «مؤلفه‌ها، ماهیت و چیستی غرب مدرن» پرداختند.

دکتر بیگدلی بیان کرد: مبنای‌ترین مؤلفه غرب مدرن اومانیزم است. بنیادی‌ترین آموزه هر تمدنی، فهم آن تمدن از انسان است. هر تمدنی درصد است به نحوی به پرسش «من کیستم؟» پاسخ دهد.

انسان اسطوره‌ای مغلوب کائنات است

وی روایت تاریخ غرب مدرن را از یونان و جهان اسطوره‌ها شروع کرد و ادامه داد: جهان اسطوره دارای چند ویژگی بود. نخستین مشخصه جهان اسطوره، سیطره الهه‌ها بر همه امور بود. این الهه‌ها بدون قاعده کار می‌کردند، یعنی هیچ دلیل معقول و قابل بیانی نمی‌توان برای رفتارهای این الهه‌ها یافت. ویژگی دیگر جهان اسطوره به نسبت انسان با این الهه‌ها مربوط می‌شود. در جهان اسطوره (میت‌ها) الهه‌ها از شکست خوردن انسان‌ها لذت می‌بردند. ویژگی آخر جهان اسطوره این است که برای فهم اراده الهه‌ها و تغییر آن باید به زبان کائنات مراجعه کرد.

دکتر بیگدلی افزود: انسان ذیل میتولوژی (اسطوره‌شناسی) انسان شکست خورده و تسلیم است. تراژدی (داستانی که در نهایت، قهرمان شکست می‌خورد) صورت هنری عصر میتولوژی است. اما در اواخر جهان اسطوره‌ها ما شاهد ظهور تراژدی متفاوت هستیم. به عبارت دیگر در تراژدی متأخر، قهرمان وضع موجود و شکست رانمی‌پذیرد و سعی دارد شرایط را به نحوی تغییر دهد. همین نکته، بیانگر پایان عصر میتولوژی و آغاز دوران جدید «یونان فلسفی» است.

فلسفه، روش فهم مسلط در جهان

بیگدلی در توضیح ویژگی‌های یونان فلسفی بیان کرد: در یونان فلسفی عالم الهه‌ها نداریم، همچنین

عالم طبیعت قاعده‌مند است. «فلسفه» روش فهم مسلط در جهان یونان است. هر جهانی روشی خاص برای فهم جهان دارد و در جهان یونانی، فلسفه (نوعی فهم رسیونالیستی قواعد جهان)، روش غالب و مسلط فهم است.

این پژوهشگر حوزه تاریخ تمدن ادامه داد: بعد از این دوره وارد عصر سقراطی می‌شویم. مهم‌ترین جمله سقراط این بود که «خودت را بشناس». این آغاز التفات فیلسوف یونانی به جهان انسانی بود. بعد از سقراط، پرسش اصلی افلاطون این بود که، انسان چگونه می‌تواند زندگی کند تا به سعادت برسد. افلاطون از همین رو جمهور را می‌نویسد، زیرا می‌خواهد به ترسیم آرمان شهر بپردازد. پس از افلاطون، ارسطو سعی دارد آرمان شهر افلاطون را اصلاح کند. حاصل تلاش وی کتاب سیاست بود. سیاست ارسطو در حقیقت «نخستین تلاش انسانی برای طراحی آرمانشهر با عقل خود» بود.

ایشان بیان کرد: بعد از این دوره‌ها، وارد جهان مسیحی می‌شویم که این جهان نیز بر بنیادهایی استوار است. در این جهان انسان‌رها و خودبنیاد نیست، انسان مسیحی عبد است.

در جهان مسیحی، عقل انسان به تنهایی برای فهم جهان کافی نیست و نیازمند یک هدایت‌گر بیرونی است. همچنین در این جهان است که شاهد ظهور دوگانه دنیا-عقبی هستیم. در جهان مسیحی این عقیده استوار بوده است که سعادت اصلی ما در عقبی است.

روشنگری، دوره ظهور انسان جدید

بیگدلی در ادامه سخنرانی خود اضافه کرد: بعد از جهان مسیحی و قرون وسطی، غرب پروتستانتیسم و دوره اصلاح دینی را پشت سر گذاشت و وارد عصر رنسانس و تحولات آن شد. در این عصر فیلسوفان و هنرمندان زیادی رشد و ظهور کردند. مهم‌ترین آنها دکارت بود. دکارت معتقد بود ما می‌توانیم با فرآیند شک دستوری به یقین برسیم. تنها امر یقینی «من» است. با این آموزه دکارت، فرد شناسا سوژه و بقیه جهان موضوع ابژه و مورد شناسایی من قرار می‌گیرد. بعد از رنسانس، در عصر روشنگری سوژه بسط پیدا کرد.

در روشنگری شاهد ظهور انسان جدیدی هستیم. این انسان می‌تواند جهان را بدون هر نوع کمک بیرونی بشناسد. انسان همچنین در این جهان استقلال اراده دارد. انسان عصر روشنگری علاوه بر فهم جهان به صورت خودبنیاد، توان طراحی اتوپیا را نیز دارد. عقل انسان نیز می‌تواند نقش فوه حکم را بازی کند و علاوه بر این پیرامون بایدها و حوزه قانون نیز ببیند. در این دوره انسان به شدت جرات به کارگیری قوه فهم و حکم را دارد. وی در خاتمه گفت: حال در دورانی به سر می‌بریم که انسان توانسته است همه صورت‌های غیر خود بنیاد را از حوزه معرفتی و حوزه عمل بیرون کند. انسان این عصر، دچار سوژکتیویسم وجودی است. انسان قرن ۱۸ شروع به طراحی بهشت کرد و همه مکاتبی که از آن زمان تا به حال به وجود آمدند، مکاتبی بودند که سوژه ذیل آنها جهان را می‌فهمید. مهم‌ترین دغدغه انسان معاصر این است که آیا می‌توانیم در این جهان به اتوپیا برسیم یا خیر؟

